# مولانا ـ دیوان شمس غزل ۱۹۳۷

جان بخواب از تن برآید در خیال آید بدید

تن شود معزول و عاطل صورتی دیگر مبین

گویی اندر خواب دیدم همچو سروی خویش را

روی من چون لاله‌زار و تن چو ورد و یاسمین

آن خیال سرو رفت و جان به خانه بازگشت

ان فی هذا و ذاک عبرة للعالمین

یزدانپناه عسکری

رؤیا دیدن